

## درآمدی بر نقد سیاسی: بررسی و نقد کتاب درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی

سیدحسن میرفخرایی<sup>۱</sup>

(دریافت: ۹۸/۱۲/۶ - پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۵، نوع مقاله: مطالعه موردی)

### چکیده

کالین های در کتاب *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ضمن بررسی دیدگاه‌های تحلیلی مختلف در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، مسائلی چون پیوستگی و ناپیوستگی در تحلیل دگرگونی سیاسی و یا جایگاه امر گفتمانی و امر ذهنی در تحلیل سیاسی را مطالعه کرده است. در این کتاب علاوه بر موضوع تحلیل سیاسی و ارائه درآمدی انتقادی در زمینه موضوعات مذکور، به کوشش مستمر برای تأثیرگذاری فرایند تحول رو به رشد در علم سیاست و روابط بین‌الملل توجه شده است. در نقد حاضر، دید انتقادی بر الگوها و معیارهای ارائه شده برای تحلیل سیاسی بررسی می‌شود تا خواننده به معیاری معتبر برای نقد و تحلیل سیاسی دست یابد. همچنین، بر توجه نداشتن نویسنده به موضوع مفهوم‌سازی، به‌ویژه در گزاره‌های اشاره‌شده به مباحث هستی‌شناسانه، تأکید می‌شود و سرانجام، اشکالات موجود درباره امر گفتمانی و امر ذهنی در تحلیل سیاسی معاصر مشخص می‌گردد تا خواننده به ورطه تأویل‌گرایی صرف نیفتد.

### کلیدواژه‌ها

کالین های، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، امر گفتمانی، امر ذهنی، تحلیل سیاسی.

۱. دانشیار، دانشگاه علامه طباطبائی، گروه روابط بین‌الملل، تهران، ایران (For501520@yahoo.com).

**An introduction to political criticism: A review and critical approach to  
*Political analysis: A critical Introduction***

Seyed Hassan Mirfakhraei<sup>1</sup>

**Abstract**

Colin Hay in his book entitled *Political analysis: A critical introduction* studied different analytical perspectives in political science and International relations along with cohesion and non-cohesion in the analysis of political transformations and the status of discourse and subjectivity issues in political analysis. In addition to the issue of political analysis and providing a critical introduction on the above-mentioned points, he tried to lay an emphasis on the ongoing effort to influence the evolving process in political science and international relations. This article examines a critical view on the patterns and criteria presented for political analysis so that the reader could come up with a more realistic and authentic set of criteria for political critics and analytical studies at the end. Additionally, some subject matters that signify the writer's ignorance to conceptualization phase especially in ontological elucidations have been emphasized systematically. Moreover, this study tried to pinpoint the problems and issues regarding discourse analysis and subjectivity in the contemporary trend of political analysis so that the reader won't be perplexed reading the text and could avoid mere hermeneutics.

**Keywords:** Colin Hay, *Political analysis: A critical introduction*, discourse issue, subjectivity issue, contemporary trend of political analysis.

---

1. Associate Professor, Allameh Tabatabaie University, International Relations, Department, Tehran, Iran (for501520@yahoo.com)

## مقدمه

عرصه کنش سیاسی جوامع، به شدت، به برداشت‌های پدیدارشناسانه کنشگران سیاسی از پیرامونی خود که جنبه تأسیسی و تکوینی نیز دارند، وابسته است. بخش مهمی از ایده‌ها، افکار، انگاره‌های معنایی و گزاره‌های رفتاری کنشگران فردی و جمعی سیاسی که در فراخور زمان در اعماق هویت افراد رسوب کرده‌اند، به صورت پیش‌فرض‌های فکری و معناگر کنشگران سیاسی تبلور می‌یابند؛ افکار و ایده‌هایی که در طول زمان، به کرات، بازتولید شده، ساختارهای پیشین را قوام می‌بخشند. با این حال، نمی‌توان منکر تکامل و تحول فکری کنشگران سیاسی در پرتو تحولات فردی و اجتماعی شد. نیز بخش مهم دیگری از ایده‌ها و افکار کنشگران در فرایند کنش تکوین یافته، ضمن تولید ایده‌ها و افکار جدید، ماهیت تأسیسی برداشت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این تمایزات در برداشت‌ها و تبلور افکار جدید به دسته‌بندی نظام‌های معناگرا در قالب پارادایم‌های فرانظری انجامیده است؛ پارادایم‌هایی که در سه حوزه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، انگاره‌های نظری را تولید و بازتولید می‌کنند.

نقطه عطفی که به تغییر رفتار، تحول در برداشت‌ها و درنهایت، به تغییر در کنش بازیگران سیاسی می‌انجامد، نقدهای آشکار و پنهانی است که در فراخور بازتولید انگاره‌های معنایی شکل می‌گیرند. گفتمان‌های غالب علمی در هر دوره نقدشده و به تحول پدیدارشناختی منجر می‌شوند. در طول تاریخ، این فرایندهای سلبی و ایجابی نقادانه سبب شکل‌گیری نظریه‌های انتقادی شدند.

در قرن بیستم، شماری از متفکران حوزه علوم اجتماعی به پیروی از رویکرد امانوئل کانت<sup>۱</sup>، هگل<sup>۲</sup>، کارل مارکس<sup>۳</sup> و زیگموند فروید<sup>۴</sup>، نخستین بارقه‌های جریان انتقادی را بروز دادند و سپس علوم سیاسی انتقادی شکل گرفت که ریشه در افکار و آراء اندیشمندان کلاسیک یونانی در حوزه دموکراسی و خودمختاری داشت؛ سرانجام، این ایده‌ها به اندیشه‌های نیچه و وبر رسید که در قرن بیستم در قالب نظریه‌های انتقادی تکوین یافتند (Devetak, 2005: 145). گفتنی است که در دانش مدرن علوم سیاسی این نظریه‌ها عمدتاً از مکتب فرانکفورت<sup>۵</sup> ریشه می‌گیرند. نخستین تلاش‌های نظام‌مند برای به نقد کشیدن

1. Immanuel Kant
2. Friedrich Hegel
3. Karl Marx
4. Sigmund Freud
5. Frankfurt school

روش‌های تجربه‌محور تحقیقاتی از سوی هورکهایمر، آدورنو و مارکوس صورت گرفت (Asghar, 2013: 3123). تکوین و تکامل این نظریه‌ها و رویکردها ذیل پارادایم انتقادی و نظریه‌های پست‌مدرن، در آخرین سال‌های قرن بیستم، به‌ویژه پس از جنگ سرد، به‌تکثر در دیدگاه‌های انتقادی علوم سیاسی انجامید.

#### سؤال پژوهش

کالین‌های<sup>۱</sup> در کتاب *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی* (۱۳۸۵) با تجمیع این نظریه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی، برداشت‌هایی نوآورانه و با کارکرد ارائه داده است. نگاه آسیب‌شناسانه و نقادانه او به روش تحلیل و برداشت سیاسی، به‌حدی ساختارمند و منظم است که این کتاب به یکی از منابع مهم فهم جریان‌های انتقادی برای دانشجویان و پژوهشگران علوم سیاسی تبدیل شده است؛ اما، به‌رغم تمام نقاط قوت و ویژگی‌ها، از نگاه نقادانه و آسیب‌شناسانه به دور نیست. از همین منظر، مقاله حاضر در نظر دارد به این سؤال اصلی بپردازد که کالین‌های در کتاب *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی* چگونه مقوله «نقد سیاسی» را تبیین کرده است؟ در پاسخ باید اشاره داشت که وی با تأکید بر گزاره‌های مفهومی، نظیر عقل‌گرایی و نهادگرایی جدید، تبیین روش‌های تحلیل سیاسی علمی، ارزیابی تعاملات ساختار و کارگزار، تأکید بر دگرگونی سیاسی، مفهوم‌سازی قدرت و در نظر گرفتن چالش‌های پست‌مدرن‌سیم، تلاش کرده است تا نگاهی انتقادی به تحلیل سیاسی داشته باشد. با این حال، اثر او ضمن برخورداری از نقاط قوت، دارای کاستی‌های متدلوژیک و محتوایی است که در ادامه بررسی می‌شود.

#### ضرورت و اهمیت پژوهش

اهمیت و ضرورت پژوهش حاضر در این است که *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی* (های، ۱۳۸۵) یکی از اصلی‌ترین منابع مطالعاتی دانشجویان رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است؛ بنابراین، نقد و ارزیابی آن از منظر دیدگاه‌های تخصصی ایران بسیار اهمیت دارد و می‌تواند علاوه بر ممانعت از کژفهمی‌های تئوریک و متدلوژیک بر ارتقای فکری دانشجویان بیفزاید. بدین ترتیب، این مقاله با هدف نقد و ارزیابی ساختاری و محتوایی و متدلوژیک کتاب کالین‌های نگاشته شده است.

1. Colin Hay

## چارچوب نظری پژوهش

## ۱. تحلیل محتوا

تحلیل محتوا یکی از روش‌های گردآوری و تحلیل داده‌هاست که برای بررسی و ارزیابی انواع متون نوشتاری و چاپی، و حتی گفتار و تصاویر به کار می‌رود. برنارد برلسون<sup>۱</sup> از پیشگامان معرفی تحلیل محتوا به منزله روشی مستقل پژوهشی، این روش را فنی برای توصیف عینی، نظام یافته و کمی محتوای متون می‌داند و کرپندورف آن را فنی پژوهشی برای استنباط تکرارپذیر و معتبر از داده‌ها در مورد متن آن‌ها تعریف می‌کند؛ نیز کرلینگر تحلیل محتوا را روشی برای مطالعه و تحلیل ارتباطات به شیوه‌ای نظام‌مند، عینی و کمی برای اندازه‌گیری متغیرها می‌داند. در این تعاریف، بر ویژگی‌های نظام‌یافتگی، عینیت، کمی‌یابی و تکرارپذیری روش تأکید شده است؛ ویژگی‌هایی که در تمامی پژوهش‌های وفادار به اصول اثبات‌گرایی مشاهده می‌شود (سیدامامی، ۱۳۹۱: ۳۷۷-۳۷۹).

با این حال، بسیاری از رویکردهای متدلوژیک، تحلیل محتوا را اساساً روشی کیفی در نظر گرفته، هرگونه تلاش برای کمی‌سازی این روش مبتنی بر داده‌های آماری، کمی‌سازی مفاهیم و استفاده از نرم‌افزارهای مختلف را غیر کاربردی می‌دانند؛ نیز فهم معانی مورد نظر نویسنده در زمینه‌های زمانی و مکانی، بازسازی مفاهیم برای خواننده پژوهش و حتی آسیب‌شناسی نظرات و دیدگاه‌های پنهان نویسنده را از جدایی‌های اصلی این روش محسوب می‌کنند. برخلاف روش‌های کمی، مانند تعریف مسئله، تعیین جامعه آماری و نمونه‌گیری، تهیه کدنامه و کدبرداری و انجام مطالعات پایلوت، در رویکردهای کیفی تحلیل محتوا، نظرات و دیدگاه‌های نقادانه پژوهشگر بیشتر از منظر جهان‌بینی ذهنی خود و نویسنده اثر است. برنارد برلسون در سال ۱۹۵۲ برای تحلیل محتوا، پنج هدف عمده را مشخص کرد: (۱) توصیف ویژگی اصلی محتوای پیام، (۲) توصیف ویژگی‌های شکلی محتوای پیام، (۳) استنباط مفاهیم مورد نظر تهیه‌کنندگان محتوا، (۴) استنباط برداشت مخاطبان پیام از محتوای آن، و (۵) پیش‌بینی تأثیر محتوا بر مخاطبان (قائدی و گلشنی، ۱۳۹۵: ۶۲).

پژوهش حاضر می‌کوشد براساس اهداف پنج‌گانه برلسون و استفاده از روش‌های تحلیل محتوای تلفیقی (تجمعی)، زمینه‌های ظاهری و محتوایی کتاب *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی* را ارزیابی کند. از آنجا که در روش تحلیل محتوای تلفیقی، پژوهشگر علاوه بر استفاده از رویکردهای کمی، به استفاده از واژه‌ها در بافت خود نیز توجه دارد (قائدی و

1. Bernard Berelson

گلشنی، ۱۳۹۵: ۷۷-۷۸)، در این پژوهش ابتدا آثار و افکار کالین های، به منزله جهان بینی و فضای ذهنی او، به اجمال، بررسی و در ادامه با استفاده از برخی روش های کمی - نظیر کد برداری، گزاره های مفهومی کتاب - با توجه به دیگر آراء و افکار «های» و نیز دیگر نویسندگان مقایسه و ارزیابی می شود. ارزیابی مؤلفه های مفهومی و کلیدی کتاب کالین های در واقع نگاهی نقادانه به ساختار معانی محتوای کتاب است که به نوعی در یک چالش مفهومی با نظرات همسو و غیر همسو ارزیابی می شود. در نهایت، مجدداً با اتکا به برخی اصول روش شناختی اثبات گرایی، برخی نقدهای شکلی و محتوایی به اجمال معرفی می گردند.

## ۲. تحلیل سیاسی

«تحلیل» در لغت به معنای حل کردن و تجزیه کردن است. در فرهنگ عمید «گشودن» نیز یکی دیگر از معانی تحلیل است. همچنین، فرهنگستان زبان و ادب پارسی تحلیل را فهرست بندی داده های یک مسئله و دیگر داده های مربوط به آن و سپس جست و جوی هدف با تعیین مراحل که باید طی کرد و سرانجام توجیه نتیجه تعریف کرده است (Vajehyab.com). در همین راستا، اصطلاح «تحلیل سیاسی» نیز مطرح شده است. با این حال، اختلاف نظرها درباره معانی و کارکردهای تحلیل سیاسی در پارادایم های مختلف، متفاوت تعریف شده و در حقیقت به یک ترمینولوژی (اصطلاح علمی تخصصی) بدل گشته است.

اصطلاح تحلیل سیاسی، فرایند کاوش گرانه ای است که در صدد بازشناسی منافع و انگیزه های سیاسی و تبیین ملاحظات آشکار و پنهان در یک پدیده یا روند سیاسی است. این برداشتی خاص و محدود از تحلیل سیاسی است؛ اما در مفهوم علمی وسیع تر، نوعی اندیشه ورزی در حیطه مسائل اجتماعی است که نه تنها عوامل مؤثر در روند تصمیم گیری سیاسی و تبیین جایگاه آنها در شبکه توزیع شناسایی می شوند، بلکه راهکارهای مختلف اجرایی و گزینش و تجویز مناسب ترین راهبرد ممکن برای نیل به هدفی مشخص نقد و ارزیابی می گردند که در این مفهوم، هم دانش و هنر و هم مهارت، کاربردی محسوب می شوند و سودمندی آنها در تبدیل رهیافت های نظری به راهکارهای عملی نمود می یابد (اسلامی، ۱۳۷۷: ۷۹-۸۰).

تعاریف مذکور در فراخور تعارضات میان پارادایمی، مدت ها بین دیدگاه های اثبات گرا، تفسیری و انتقادی مورد بحث بوده است. در میان پارادایم های مختلف نیز تحلیل

سیاسی، به‌رغم پابندی به مقوله‌های فرانظری، در مؤلفه‌های نظری با اختلاف و افتراق مواجه شده است؛ به گونه‌ای که در کانتکست<sup>۱</sup> (در زمینه) نظریه‌های مختلف، پارادایم‌های و رویکردهای فرانظری متفاوت و حتی در موضوعات مختلف به صورت متمایزی ظاهر می‌شود. همین تکثر مفهومی و کارکردی علاوه بر جذابیت، پیچیدگی مفهومی را نیز بر ترمینولوژی «تحلیل سیاسی» تحمیل کرده است.

### ۳. رویکرد انتقادی

یکی از رویکردهای فرانظری به مطالعات سیاسی و قدیم‌ترین پارادایم به مقوله‌های سیاسی، رویکرد انتقادی است که با آثار و افکار اندیشمندانی چون گیدنز<sup>۲</sup>، بوردیو<sup>۳</sup> و تورن<sup>۴</sup> مطرح شده است. این رویکرد در حقیقت یک بازتعریف انتقادی از پارادایم‌های غالب در مطالعات علوم اجتماعی و به ویژه علوم سیاسی به مقوله‌های اثبات‌گرایانه رفتارگرایی و با ملاحظه مزیت‌های رویکردهای هرمنوتیک و بازنگشتن به ورطه تاویل‌گرایی تفسیرگرایان بود. درحقیقت، رویکرد انتقادی توانست راهی میانه بین اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی ارائه دهد و در عین شباهت‌ها با این دو، تمایزاتی جدی در مطالعات علوم اجتماعی و متعاقب آن در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نهادینه سازد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، نه تنها تقابل سنت‌گرایان و رقیب‌گرایان وارد عرصه جدیدی از روش شد، بلکه یک گرایش جدید فکری در پژوهش‌های علمی و برخورد با پدیده‌های سیاسی و نظام بین‌الملل پدیدار گشت. این روند با انتقادات و مقاله‌های انتقادی دیوید ایستون آغاز گردید. ایستون ناتوانی دانشمندان علوم سیاسی در پیش‌بینی شرایط بین‌المللی دهه ۱۹۶۰ را دلیل اصلی ظهور فرارفتارگرایی دانست (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۱۹۸-۱۹۹).

رویکرد انتقادی دست کم از دو نظر با دیگر پارادایم‌های غالب تفاوت دارد: نخست، از نظر اهمیتی که برای منافع سیاسی و اجتماعی در توسعه و شکل‌گیری علوم اجتماعی و به‌طور کلی علم و فناوری قائل است و تردیدی که در مورد استقلال علوم ابراز می‌کند و دوم، از جنبه تأکیدی که بر ایدئولوژیک و جهت‌دار بودن علوم و نفی بی‌طرفی ارزشی آن‌ها دارد. از دید طرف‌داران رویکرد انتقادی اصولاً علم را باید عملی اجتماعی

1. context  
2. Giddens  
3. Bourdieu  
4. Touraine

دانست و آن را مانند هر عمل اجتماعی دیگر در چارچوب منظومه‌ای از روابط اجتماعی که در آن انواع منافع متعارض وجود دارند، ارزیابی کرد. پیروان این رویکرد با بسیاری از انتقادهای طرفداران رویکرد تفسیری به اثبات‌گرایی، از جمله نقد عینیت علمی مورد ادعای دسته اخیر، هم‌آوا هستند و از سوی دیگر در برخی موضوعات مهم با اصحاب تأویل اختلاف نظر جدی دارند و آنان را به نسبی‌گرایی و بی‌توجهی به مبانی مقبول برای تفکیک فهم درست از بدفهمی متهم می‌کنند (سیدامامی، ۱۳۹۱: ۸۲-۸۳).

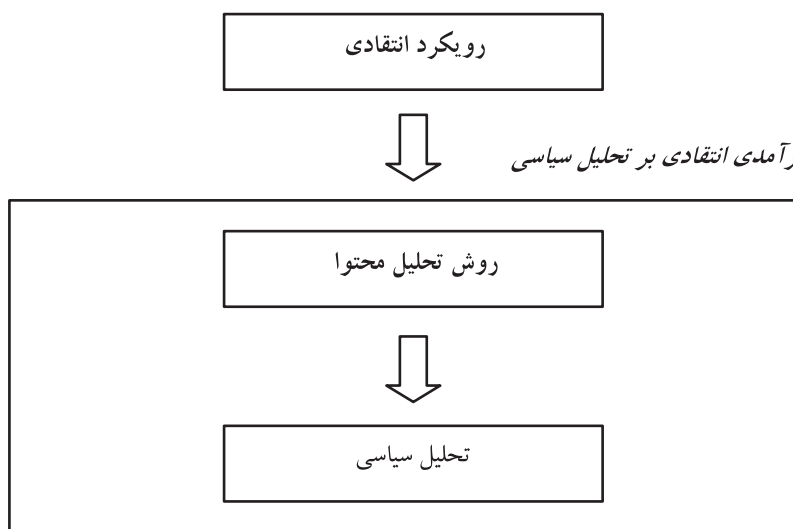
در پارادایم انتقادی، واقعیت تنها آن چیزی نیست که ملموس است و به مشاهده در می‌آید؛ زیرا مشهودات و محسوسات سطحی‌ترین لایه واقعیت اجتماعی پیچیده و چندلایه‌اند، در حالی که لایه‌های عمیق واقعیت اجتماعی در قالب ساختارهای اجتماعی و غیر مادی، ناملموس و نامحسوس‌اند. واقعیت اجتماعی در بستر تاریخی - فرهنگی و در چارچوب نظام‌های معنایی کلان و نه در سطح خرد و فردی، تکوین می‌یابد؛ به طوری که پدیده‌های اجتماعی تاریخ‌مندند و در ساختارهای اجتماعی خاصی شکل می‌گیرند. با وجود این، تاریخ‌مندی واقعیت اجتماعی به معنای نسبییت واقعیت اجتماعی نیست، زیرا واقعیت اجتماعی مستقل از آگاهی و ادراک کارگزاران انسانی و اجتماعی همواره امکان‌پذیر است؛ از این رو، امکان تبیین رفتار افراد انسانی و کارگزاران اجتماعی بر پایه روابط علی به صورت زمان‌مند و مکان‌مند در بستر تاریخی - اجتماعی وجود دارد. در واقع، واقعیت اجتماعی در بر گیرنده آگاهی انسان نیز هست و به محدودیت‌های ساختاری صرف منتهی نمی‌شود؛ بلکه محصول انگاره‌ها و کنش‌های انسان قابل نقد و ارزیابی است و آن‌هایی هم که به سلطه و سرکوب انسان می‌انجامند باید محو گردند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۷۲).

### الگوی نظری پژوهش

بنیاد نظری نقد حاضر بر مبنای روش تلفیقی (کمی و کیفی) تحلیل محتوا، پیرامون گزاره‌های مرتبط با «تحلیل سیاسی» (ارائه شده در *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، به منزله پیام اصلی اثر مؤلف) و با اتکا به رویکرد انتقادی است؛ بنابراین، کالین‌های در اثر خود از رویکرد انتقادی به منزله دیدگاه فرانظری نظریه‌های ارزیابی استفاده کرده است. در عین حال، تحلیل سیاسی، اصلی‌ترین موضوع مقاله حاضر، در مباحث کالین‌های ذیل هفت سرفصل: جریان‌های غالب در علم سیاست، تحلیل سیاسی علمی، رابطه میان ساختار و



کارگزار، دگرگونی سیاسی، مفهوم قدرت، فیزیک و متافیزیک و چالش پست مدرنیسم ارزیابی و نقد شده است. بدین ترتیب، الگوی مفهومی در نمودار ۱ را می‌توان بنیاد نظری نقد حاضر در نظر گرفت:



نمودار ۱ الگوی مفهومی در نقد درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی

#### آثار و افکار کالین‌های

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رویکرد انتقادی دستیابی به لایه‌های عمیق واقعیت، به‌ویژه در زمان‌مندی و مکان‌مندی واقعیت‌هاست. از این منظر، واقعیت‌های اجتماعی در بستری تاریخی و فرهنگی شکل می‌گیرند و کتاب *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی* نیز به‌منزله پدیده‌ای از واقعیت‌های اجتماعی مستثنی نیست؛ از این رو، به منظور نقد و بررسی شکلی و محتوایی این اثر، نگاهی به آثار کالین‌های ضروری است. نیز، همان‌طور که پیش‌تر آمد، در اهداف پنج‌گانه برلسون (قائدی و گلشنی، ۱۳۹۵)، «استنباط مفاهیم مورد نظر تهیه‌کنندگان محتوا» یکی از گزاره‌های اصلی تحلیل محتواست؛ برای دستیابی به این هدف - در تحلیل محتوای اثر حاضر - باید به افکار کالین‌های و فضای اجتماعی که می‌زیسته است، توجه داشت. کالین‌های استاد و پژوهشگر مؤسسه مطالعات اقتصاد سیاسی دانشگاه شفیلد است و از ۲۰۰۲-۲۰۰۵ ریاست دپارتمان علوم سیاسی و مطالعات بین‌المللی دانشگاه بیرمنگام را

برعهده داشت. وی در ۲۰۱۳ به پاریس می‌رود و علوم سیاسی و اجتماعی را پیش از ورود به دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه لانکستر<sup>۱</sup> و کسب دکترا - با راهنمایی باب جسوپ در دانشگاه کمبریج (کالج کلیر<sup>۲</sup>) - فرا می‌گیرد. های در ۱۹۹۵ به سمت استادی نائل می‌آید و طی این سال‌ها استاد مدعو در مرکز مطالعات اروپایی دانشگاه هاروارد بوده، در دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه ام.آی.تی و دپارتمان حکومت دانشگاه منچستر فعالیت می‌کرد و نیز کمک‌سردبیری نشریه جدید بین‌المللی سیاست تطبیقی اروپایی و سیاست بریتانیا را عهده‌دار بود (Sheffield Political Economy). از جمله مهم‌ترین آثار تألیفی وی می‌توان به *چرا ما از سیاست متنفریم* (Hay, 2007)، جهت‌های جدید در علوم سیاسی: پاسخ به چالش‌های یک جهان مستقل (Hay, 2010)، شکست سرمایه‌داری آنگلو - لیبرال (Hay, 2013) و سرمایه‌داری مدنی (۲۰۱۵) اشاره داشت که این آثار نشان می‌دهد دیدگاه و آراء «های» ریشه در تفکرات انتقادی معاصر دارد.

کالین‌های، همچون دیگر نویسندگان و متفکران علوم سیاسی، افکار و دیدگاه‌هایش، به دلیل مشخص نبودن مرزهای ایدئولوژیک وی نقد می‌شده است. برای مثال، در کتاب *چرا ما از سیاست متنفریم* (Hay, 2007) که نظریه انتخاب عمومی<sup>۳</sup> خود را ارائه می‌کند، به رغم دیدگاه‌های انتقادی که به وی نسبت داده می‌شود، به عنوان یک آکادمیسین مرتبط با نئولیبرالیسم، ترجیح خود را بر بازار، به جای دولت، شرح می‌دهد. وی در مدل‌های رسمی خود مفروض می‌دارد که بازیگران سیاسی کاربران حداکثرساز خود کار و ابزارمند هستند و آن‌ها بدون بررسی نتایج و پیامدهای رفتار خود با دیگران عمل می‌کنند. در این دیدگاه، وی نظریه‌اش را مبتنی بر بدترین مدل‌های مفروض برای سیاست و سیاستمداران شرح می‌دهد (Herrerros, 2008: 844). این بدبینی نسبت به سیاست ماهیتاً به افکار انتقادی و تقریباً پست‌مدرن‌های باز می‌گردد.

اگرچه طیف علایق پژوهشی «های» متنوع بوده، از شرایط نارضایتی سیاسی معاصر در دموکراسی‌های لیبرال گرفته تا مباحث دولت رفاه، اقتصاد تطبیقی نئورئالیسم، هم‌گرایی اروپا و جهانی شدن را شامل می‌شود؛ اما در هیچ‌کدام از دیگر آثار آن‌گونه که در کتاب مورد بررسی به مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پرداخته شده، توجه نگردیده است و از این حیث باید گفت این کتاب در میان سایر آثار وی جایگاه خاصی دارد.

1. Lancaster University  
2. Clare College  
3. public choice theory

### بررسی گزاره‌های مفهومی (تحلیل انتقادی) اثر

توصیف ویژگی‌های اصلی محتوای پیام یکی از اهداف اصلی تحلیل محتوا از دیدگاه برلسون (قائدی و گلشنی، ۱۳۹۵) است. در این مقاله با توجه به انتخاب روش تحلیل محتوا با رویکرد تلفیقی کمی و کیفی، ضمن ارائه دیدگاه کلی از پیام‌های اصلی محتوای کتاب و ارزیابی مختصر آن، به دیدگاه‌های موازی و متعارض نیز توجه می‌شود. بر این اساس، با بررسی اولیه کلیت کتاب، می‌توان اظهار داشت کتاب *درآمدی بر تحلیل سیاسی* در پی دو هدف نگاشته شده است: نخست، تبیین اهمیت یک رشته مسائل بحث‌انگیز کنونی در تحلیل سیاسی و ارائه درآمدی انتقادی در این زمینه و دوم، تلاش برای تأثیر داشتن در فرایند تحول رو به رشد در علم سیاست و روابط بین‌الملل. در واقع طبق گفته کالین‌های، اثرش اظهار نظری درباره یک تحلیل سیاسی است.

از آنجا که بررسی تحلیل سیاسی مستلزم ارائه تعریفی دقیق از آن و مشخص نمودن تمایزات آن با سایر تحلیل‌های فرهنگی و جامعه‌شناختی است، «های» با رعایت دقیق اصول متدولوژی، در ابتدای تعریف مفهوم تحلیل سیاسی آورده است: آنچه به توزیع، اعمال و پیامدهای قدرت مربوط باشد (Hay, 2002a: 3)، پس یک تحلیل سیاسی به روابط قدرت‌محور موجود و مستتر در روابط اجتماعی توجه دارد. به عبارت دیگر، به عقیده کالین‌های همه رویدادها، فرایندها و قراردادهای شکل گرفته در حوزه اجتماعی قابلیت سیاسی بودن و بنابراین موضوع تحلیل سیاسی قرار گرفتن را دارند. مهم‌ترین گزاره‌های مطرح در این اثر بدین شرح‌اند:

۱. جریان‌های غالب در علم سیاست. کالین‌های در ابتدای کتابش، تحلیل انتقادی خود را از پایه‌ای‌ترین موضوع دانش مدرن سیاسی که ریشه در فلسفه می‌یابد، آغاز می‌کند و بدون اشاره به هیچ یک از مناظرات فلسفی و فرانظری اخیر، جریان‌های غالب و متمایز «انتخاب عقلانی»، «رفتارگرایی» و «نهادگرایی جدید» را معرفی می‌کند. بر طبق نظریه انتخاب عقلانی، دولت‌ها بازیگرانی خودخواه و به دنبال بیشینه‌ساختن منافع خود هستند و هنگام رویارویی با هر انتخاب ممکن، سود و زیان گزینه‌ها را سنجیده، گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که به احتمال زیاد در برگیرنده بیشترین نفع مادی است (های، ۱۳۸۵: ۲۷). در حالی که این موضوع در بسیاری از مباحث مربوط به نظریه انتخاب عقلایی بین مردم (چه مدافعان این نظریه و چه منتقدان آن) بی‌ثمر پنداشته می‌شود، زیرا از ارائه توضیحات مکفی در حوزه پدیده‌های اجتماعی عاجز است (Lovett, 2006: 237). «های» پیش‌تر در مقاله

دیگری، به نوعی درباره ضعف نظریه انتخاب عقلانی هشدار داده و در توضیح آن، «پارادوکس عقلانی رأی دهندگان»<sup>۱</sup> را دیگر ضعف جدی نظریه انتخاب عقلانی مطرح کرده بود (Hay, 2013: 523). با این حال می توان اظهار داشت هدف این نظریه، تولید علم قیاسی و پیش‌بینانه درباره امر سیاسی بر پایه الگوبرداری دقیق از مفروضاتی است که در اقتصاد نئو کلاسیک کارایی خوبی داشته است.

کالین های در خصوص رفتارگرایی هرچند دومین جریان، مدعی ارائه یک علم پیش‌بینانه درباره امر سیاسی است، شیوه‌اش متفاوت بوده، رهیافت آن به تحلیل سیاسی، نه براساس استنتاج فرضیه‌های آزمون‌پذیر از مفروضه‌های ساده (و نهایتاً آزمون‌پذیر)، بلکه براساس استنتاج و تعمیم از نظم‌های تجربی مشاهده شده استوار است. از دید رفتارگراها قدرت سیاسی با تصمیم‌گیری مترادف است و بنابراین، احتمالاً از طریق کمی‌سازی اجرا می‌شود و می‌توان فرضیه‌های پیش‌بینانه آن را بر پایه تحلیل کمی رفتار انسانی در سطح جمعی ارائه کرد (های، ۱۳۸۵: ۳۱). اما انتقاد بر این دیدگاه را می‌توان در نظر دیوید ایستون یافت که تأکید دارد باید بین دانش و رابطه یکی را برگزید که این دقیقاً نقطه مقابل نظر رفتارگرایانی است که معتقدند نباید دانش را فدای رابطه کرد. لذا، نظم‌های تجربی به تنهایی به گزاره‌های تعمیم‌پذیر منتج نمی‌شوند و بخش مهمی از واقعیت، همواره در رابطه‌های سوژه با ابژه نهفته است. درحقیقت زمانی که بر موضوعات اجتماعی و یا به سوژه‌های دیگر توجه داریم، بین تعهدات ارزشی و پیش‌فرض‌های گوناگون، یکی را انتخاب می‌کنیم (Beardsley, 1997: 97-98).

اما دیدگاه سوم یا نهادگرایی جدید را باید واکنش به دو جریان قبلی، یعنی انقلاب رفتاری دهه شصت و سیطره فزاینده نظریه انتخاب عقلانی دهه‌های بعد دانست که در اوایل دهه هشتاد شکل گرفت. این دیدگاه، در دهه هشتاد به دو دلیل از جریان غالب علم سیاست دور شد: نخست، مفروضه‌های ساده و امکان‌پذیرکننده الگوسازی برای رفتار سیاسی نظریه انتخاب عقلانی را نپذیرفت و دوم، فرض وجود قاعده یا نظم در رفتار انسان را که مبنای اتکای رفتارگرایی به منطق استنباط و تعمیم (استقراء) است زیر سؤال برد و در عوض بر اهمیت تاریخ، زمان و توالی رویدادها در تبیین پویایی‌ها یا تحولات سیاسی تأکید کرد. «های» بعدها در مقاله‌ای دیگر (Hay, 2016)، این دیدگاه‌ها را تکمیل نمود و «نهادگرایی سازه‌نگارانه» را از آن‌ها استخراج کرد. وی در این مقاله بر تمایز هستی‌شناختی

1. rational voter paradox

نهاد‌گرایی اجتماعی تأکید می‌کند (Hay, 2016: 520).

به نظر کالین‌های اگرچه برخلاف جریان غالب علم سیاست، تعیین حد و مرز جریان غالب در روابط بین‌الملل به دلیل پیچیدگی و مجادله آمیز بودن آن بسیار دشوار است، در مورد اجزاء هسته‌ای یا کانونی این جریان، توافق نسبتاً کاملی وجود دارد که عبارت است از: واقع‌گرایی، نواقح‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری و دیدگاهی که اغلب کثرت‌باوری، لیبرالیسم، نهاد‌گرایی لیبرال، بین‌دولت‌گرایی لیبرال، نظریه وابستگی متقابل و نئولیبرالیسم نامیده می‌شود. همچنین جریان غالب سومی هم وجود دارد که قرار دادن آن در جریان غالب بحث‌انگیز است و سازه‌نگاری و پست‌مدرن نام دارد. به نظر نویسندگان این دیدگاه‌های تشکیل‌دهنده جریان غالب در علم سیاست و دیدگاه‌های تشکیل‌دهنده جریان غالب در روابط بین‌الملل همانندی‌های معینی وجود دارد، ولی میزان گفت‌وگو و داد و ستد میان این دو رشته فرعی تا حدودی محدود است (های، ۱۳۸۵: ۵۶). با وجود این، «های» از سه سنت تحلیلی متمایز در تحلیل سیاسی نام می‌برد که به روابط بین‌الملل و علم سیاست تعلق دارند: عقل‌گرایی، رفتارگرایی و سازه‌نگاری/نهاد‌گرایی جدید و نیز می‌کوشد با سه معیار: سادگی/پیچیدگی، نقش‌نظریه در تحلیل سیاسی و رابطه میان رفتار سیاسی و بستر شکل‌گیری آن، این سه سنت تحلیلی را بررسی نماید. منظور او از تبیین یا الگوی مختصر - ساده در بحث سادگی/پیچیدگی تبیینی است که کمترین شمار ممکن متغیرها را در بر گیرد، ولی بیشترین موارد ممکن را تبیین کند (بتواند تبیین کند). البته به یک معنا، تبیین بهتر و بی‌گمان کامل‌تر تبیینی است که متغیرهای بیشتری را در بر گیرد؛ ولی در چنین حالتی ممکن است تبیین ساده، زیبا و ظریف، قربانی تبیین پیچیده و در عین حال نازیبا شود.

در نقطه مقابل هر دو گروه (تجربه‌گرایان و تفسیرگرایان)، پست‌مدرنیست‌ها هستند که اساساً اتخاذ هرگونه فرض نظری را با این توجیه که این فرض‌ها باعث مخدوش شدن پیچیدگی واقعیت می‌شوند رد می‌کنند.

۲. تحلیل سیاسی علمی. کالین‌های در اثرش برای یافتن پاسخ دو پرسش اساسی درباره تحلیل سیاسی می‌کوشد: نخست، آیا تحلیل سیاسی باید علمی باشد؟ و منظور از این پرسش چیست؟ و دوم، آیا تحلیل سیاسی باید سیاسی باشد؟ و ماهیت امر سیاسی که موضوع تحلیل سیاسی را تشکیل می‌دهد چیست؟

به گفته «های» (۱۳۸۵)، ماهیت تحلیل سیاسی، مانند موضوعات اصلی آن، عمیقاً ارزش‌باور، اختلاف‌برانگیز و مهم‌تر از همه، سیاسی است و در مورد علمی بودن تحلیل

سیاسی معتقد است آنان که تنگ‌نظرانه‌ترین، محدودترین و صوری‌ترین برداشت‌ها و تصورات را از سیاست دارند، بیش از همه شیفته عنوان «علم» هستند و نمی‌خواهند وجود تفاوتی کیفی میان موضوعات علوم طبیعی و علوم اجتماعی را بپذیرند. وی این انتقاد را به شیوه‌ای دیگر چنین مطرح کرد و عبارت سیاست‌زده کردن<sup>۱</sup> را در مقابل دانش سیاست<sup>۲</sup> به کاربرد و تأکید کرد این فرایند با هدف برآوردن خواست‌ها و اهداف انسانی صورت می‌گیرد (Hay, 2013: 109). البته این مفهوم را پیش‌تر در کتاب *چرا ما از سیاست متنفریم؟* (Hay, 2007) هم تاحدودی مطرح کرده بود.

تحولات سال‌های اخیر و تعدیل‌های صورت گرفته در ادعاهای طبیعت‌انگاران پوزیتیویستی و نیز فراگیر شدن تعریف مفهوم سیاسی، سودمندی حاصل از تأسیس علم سیاست را دو چندان ساخته است. این در حالی است که بر مبنای توافق نظر در خصوص ارتباط داشتن تحلیل سیاسی با تحلیل فرایندها و کردارهای سیاسی، برخی اصرار دارند که علم سیاست شایسته این عنوان، باید به طور کامل به امر سیاسی محدود شود و بتواند تبیین‌هایی سیاسی از پدیده‌های سیاسی ارائه دهد. در کل، «مسئله علم» و ادعاهای تحلیلگران سیاسی به مجادلات و پیچیدگی‌های بسیاری انجامیده است که «های» این دیدگاه‌ها را در سه نقطه از یک طیف قرار می‌دهد: (۱) دیدگاه معتقد به شکل‌گیری علم سیاست طبق الگوی «خشک» و فارغ از ارزش علوم فیزیکی؛ (۲) دیدگاه معتقد به بی‌طرف نبودن علوم فیزیکی و نیز تلاش برای رهایی علم از قید و بندهای مفهومی پوزیتیویسم و بی‌طرفی ارزشی ساختگی و (۳) دیدگاهی که می‌خواهد این تصور کاملاً مخدوش از علم را به دانشمندان علوم طبیعی پذیرای چنین تصویری واگذار کند (های، ۱۳۸۵: ۱۲۶).

اگر منظور از علم، توانایی تولید ادعاها یا گزاره‌های شناختی خنثی، بی‌طرف و عینی باشد، از نظر افراد بسیاری امر سیاسی دیگر علم محسوب نمی‌شود و یا حداقل در این امر تردید وجود دارد؛ زیرا تحلیلگر، مفسر، نظریه‌پرداز، کنشگر معمولی و دانشمند، جملگی، از لحاظ اجتماعی و سیاسی در چارچوب بستر یا جایگاه نهادی و فرهنگی پیچیده و به‌شدت ساختارمندی قرار دارند که به آسانی نمی‌توانند از آن رها شوند و با ارتقای دانش، همه موضوعات پژوهشی خود را با بی‌طرفی و بی‌غرضی علمی بررسی کنند. نکته دیگر، توجه به اصول اخلاقی و مهم‌تر از همه مسئولیت‌های اخلاقی تحلیلگر

1. politicization
2. politics

اجتماعی و سیاسی است که در گفتمان علم چندان بررسی نمی‌شود؛ در حالی که «های» به آن اهمیت داده، در این باره به سه شیوه متمایز اشاره می‌کند: (۱) نادیده گرفتن صرف و ساده که مورد نظر پوزیتیویست‌هاست که طبق آن اگر شخص محتوای هنجاری تحلیل اجتماعی و سیاسی را نپذیرد، برایش مسئولیت اخلاقی پیش نمی‌آید. (۲) شیوه‌ای در حال رواج و مخصوص به شیوه نویسندگانی که مسئولیت اخلاقی ناشی از آن را بسیار جدی می‌گیرند. پست‌مدرن‌ها، سازه‌انگاران و فراساختارگرایان پایبند به این شیوه در اصل امکان تولید شناخت اجتماعی علمی و بنیان‌گذاری یک نظریه انتقادی توانا به اندیشیدن و اثرگذار بر تصورات را رد می‌کنند. (۳) پافشاری بر این که خود تحلیل فرایندهای اجتماعی و سیاسی، مانند موضوع آن ماهیتاً و ضرورتاً، به صورتی گریزناپذیر سیاسی است. بنابراین به محض آن که از قلمرو توصیف صرف به قلمرو تبیین گام می‌گذاریم، در واقع از قلمرو علم به قلمرو تفسیر و تعبیر وارد می‌شویم. در این حوزه، هیچ موضع یا دیدگاه برتری جز ستیز میان روایت‌های مختلف و رقیب وجود ندارد (های، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

۳. رابطه میان ساختار و کارگزار. نوع، جهت و چگونگی رابطه میان ساختار و کارگزار، از جمله موضوعات مهم هستی‌شناختی در نظریه‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است و «های» به طور مبسوط به این موضوع پرداخته است. مسئله ساختار و کارگزار یعنی این که اجزاء یک تبیین معتبر یا مناسب با آثار و پیامدها چیست؟ یا تبیین سیاسی مناسب، چه چیزی را در بر می‌گیرد؟

بنا بر عقیده «های»، در پدیده‌های سیاسی دو گونه تبیین یافت می‌شود: تبیین‌هایی که عمدتاً به عوامل ساختاری و نیز تبیین‌هایی که به کارگزاری (عوامل کارگزارانه) مربوط‌اند. به نظر «های»، حتی کارگزارمحورترین تبیین‌ها، مانند نظریه انتخاب عقلانی هم، اغلب بر نوعی ساختارگرایی<sup>۱</sup> ضمنی و بنیادی استوارند؛ با این حال، انتقادهای بسیاری بر آن وارد شده است. نقطه مقابل ساختارگرایی، قصدگرایی<sup>۲</sup> است که طرف‌داران آن، واقعیت‌های کنش متقابل اجتماعی و سیاسی را به همان شکل ظاهری می‌پذیرند و بر پایه مقاصد، انگیزه‌ها و خودفهمی‌های کنشگران دخیل در امور، تبیین‌هایی را عرضه می‌کنند و مفاهیمی را به کار می‌بندند که خود کنشگران شاید برای تبیین کنش‌های خود از آن‌ها استفاده می‌کنند (های، ۱۳۸۵: ۱۸۴). گفتنی است که نوع رابطه میان ساختار و کارگزار، مقوله‌ای است که «های» در

1. structuralism  
2. intentionalism

مقاله‌های متعددی از آن بهره برده است؛ او تأکید و تمایل دانشمندان علوم سیاسی بر «مشکل» ساختار - کارگزار را ناشی از تلاش آنان برای یافتن راه‌حلی برای این مشکل می‌داند، اما می‌گوید همیشه یک راه میانه بین ساختارگرایی و قصدگرایی وجود دارد و این راه مؤید تعامل پویای ساختار و کارگزار است (Hay, 2010: 388).

همانند برخی شاخه‌های پست‌مدرنیسم، در منطق قصدگرایی هر رویداد یا اتفاق باید بر حسب خود آن رویداد درک شود، زیرا شیوه رفتار کنشگران در هر موقعیت معین، بی‌مانند و پیش‌بینی‌ناپذیر است. بدین ترتیب به نظر کالین های قصدگرایی ناب، مانند ساختارگرایی به شدت محدود کننده است. برای تلفیق عوامل ساختاری و کارگزارانه در چارچوب تبیینی واحد، به نوعی تحلیل (و هستی‌شناسی اجتماعی سازگار) توانا نیاز است؛ تبیینی که ساختارگرایانه و قصدگرایانه و در عین حال تبیینی نبوده، بلکه صرفاً بین این دو قطب نوسان داشته باشد. آنتونی گیدنز کوشید تا با ارائه نظریه ساختاریابی (Whittington, 2012: 148) که تأثیر متقابل ساختار و کارگزار بر یکدیگر را بیان می‌کند، این مشکل را برطرف نماید؛ اما آن را راه‌گشا ندانست و دوگانه‌انگاری میان بستر و رفتار همچنان باقی ماند. به نظر «های»، گیدنز به جای ارائه راه‌حلی برای «مسئله»، آن را وخیم‌تر کرد. آرچر نیز عقیده‌ای مشابه «های» داشت، لذا به نقد ساختاریابی گیدنز پرداخت. به نظر وی «این دو [ساختار و کارگزار] باید با هم مرتبط شوند، نه ادغام»؛ در حالی که گیدنز آن دو را در یکدیگر ادغام کرد. در واقع از نظر آرچر، ساختار و کارگزار از لحاظ هستی‌شناسی مستقل هستند و می‌توانند «مستقلاً اثر بگذارند».

این انتقاد از گیدنز توانست مبنایی برای ایجاد تمایز کلی‌تر میان آنچه آرچر گرایش نظری «حذف‌گرا» و «تکوین‌گرا» می‌نامید فراهم سازد. به عقیده آرچر در حالی که حذف‌گرایان به شکل‌گیری متقابل ساختار و کارگزار علاقه‌مندند؛ تکوین‌گرایان تأثیر متقابل ساختار و کارگزار در طول زمان را مورد بحث قرار قرار می‌دهند (های، ۱۳۸۵: ۲۰۵). به نظر آرچر ساختار و کارگزار نه تنها به لحاظ تحلیلی، بلکه لحاظ هستی‌شناسی از یکدیگر جدا هستند که از این لحاظ دوگانه‌انگاری تحلیلی در قالب دوگانه‌انگاری هستی‌شناختی متصلب می‌شود (به نظر گیدنز ساختار و کارگزار ممکن است به لحاظ تحلیلی و نه به لحاظ هستی‌شناسی از هم جدا باشند).

کالین های رهیافت مورفوزنتیک آرچر را هم مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید



«این رهیافت ما را جلوتر نمی‌برد، زیرا دقیقاً بر همان دو گانه‌انگاری استوار است که می‌خواهیم از آن فراتر رویم» (های، ۱۳۸۵: ۲۱۰) و در نهایت رهیافت استراتژیک - نسبی باب جسون<sup>۱</sup> را مناسب و امیدبخش تر ارزیابی می‌کند. بر طبق این رهیافت، نه کارگزاران واقعی هستند و نه ساختارها؛ زیرا هیچ‌یک بدون دیگری وجود ندارد و وجودشان نسبی (ساختار و کارگزار متقابلاً یکدیگر را می‌سازند) و دیالکتیکی (کنش متقابل آن‌ها به جمع جبری عوامل ساختاری و کارگزارانه که جداگانه بررسی و محاسبه شده باشند تقلیل‌پذیر نیست) است.

۴. دگرگونی سیاسی. دگرگونی سیاسی محور کلیدی دیگری است که «های» در کتاب خود به آن می‌پردازد. به عقیده او، از دید تحلیلگر سیاسی هنجاری و انتقادی، دگرگونی سیاسی فلسفه وجودی پژوهش سیاسی را شکل می‌دهد؛ به بیانی صریح‌تر، انگیزه تحلیل سیاسی انتقادی میل به دگرگونی است. هدف این گونه تحلیل سیاسی، بررسی انتقادی نهادها، روابط و عملکردهای موجود به منظور ارائه بدیل‌ها و واقعیت بخشیدن به آن بدیل‌هاست. «های» درخصوص تغییرپذیری تاریخی در تحلیل سیاسی، به سه راه حل اشاره می‌کند:

- به احتمال زیاد، نخستین و اثرگذارترین راه حل، رهیافت فراتاریخی است. در این رهیافت، تحولات ساختاری نظام‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در گذر زمان آشکارا پذیرفته می‌شود. این دیدگاه با کنار گذاشتن مفهوم امکان یا احتمال، دلالت بر این دارد که تاریخ در چارچوب منطقی تقریباً مقدر پیش می‌رود. البته این برداشت ماشین‌وار و بی‌احساس از تاریخ با مخالفت‌هایی روبه‌رو شده است.

- دومین راه حل، بپذیریم - تا حد امکان - قواعدی را بر کنش‌های متقابل اجتماعی و سیاسی حاکم بدانیم که آن قواعد بسترمند هستند. این دیدگاه دلالت بر این دارد که هر چند ادعاهای فراتاریخی و عام شاید برای علوم طبیعی مناسب باشند، در حوزه علوم اجتماعی هرگز ممکن نیست موجه باشند.

- و سوم این که مورخان و تحلیلگران سیاسی با دیدگاه‌های اساساً هرمنوتیکی یا تفسیری تر، موضع شناخت‌شناسانه بسیار تردیدآمیزتری دارند و می‌گویند هر شناختی بسترمند است (های، ۱۳۸۵: ۲۳۳).

کالین های پس از توجه به اهمیت محوری مسائل دگرگونی سیاسی، راهبردهای

1. Bob Jessop

تحلیلی ارائه شده برای حل و فصل مسائل دگرگونی سیاسی در گذر زمان را به سه دسته هم‌زمانی، ایستایی‌شناسی هم‌سنجانه و در زمانی تقسیم می‌کند. از دید وی، راهبرد تحلیل هم‌زمانی نخستین، ساده‌ترین و به احتمال زیاد، مسئله‌سازترین رهیافت در حوزه تحلیل دگرگونی سیاسی است که با برش زمانی یا متوقف کردن زمانی موضوع تحلیل، بعد خاصی از ساختار روابط اجتماعی سیاسی را محور بررسی قرار می‌دهد؛ به بیان دیگر، موضوع خود را از جریان توالی زمانی رویدادها بیرون می‌کشد و در حوزه نظری محض بیرون از قلمرو زمانی قرار می‌دهد (های، ۱۳۸۵: ۲۳۸). ارائه چنین تحلیلی درباره خودفرایند دگرگونی، محدود است و اکثر تحلیل‌های سیاسی چنین شکلی دارند: توصیف روابط و رفتار سیاسی در لحظه‌ای معین از زمان و بدون توجه به دگرگونی سیاسی در گذر زمان.

ایستایی‌شناسی هم‌سنجانه، که ماهیتاً نوعی تحلیل هم‌زمانی است در چارچوب آن، تحلیلگر به هم‌سنجی و مطابقت تحلیل‌های هم‌زمانی مربوط به مقاطع زمانی مختلف می‌پردازد و بدین طریق اشکال و ساختار نظام مورد بررسی در مقاطع گوناگون تحول آن را با هم مقایسه می‌کند. ایستایی‌شناسی هم‌سنجانه با جفت‌ها و تقابل‌ها یا تضادهای مفهومی مانند تجدد در برابر فراتجدد پیوند می‌یابد. از دید نویسنده‌گانی که از لحاظ نظری به برداشتی درجه‌بندی شده و مرحله‌ای از دگرگونی سیاسی پایبند هستند، احتمالاً رهیافت ایستایی‌شناسی هم‌سنجانه کافی خواهد بود.

تحلیل در زمانی (راهبرد سومی) نیز بر فرایند دگرگونی در طول زمان تأکید می‌کند و تحلیلی تاریخی است. نهاد‌گرایان تاریخی، اقتصاددانان تحول‌باور و برخی نئومارکسیست‌ها، از جمله طرف‌داران این تحلیل هستند. مزیت آشکار این رهیافت این است که اجازه می‌دهد تحلیلگر سیاسی به روشی تجربی، تصویری از فرایند دگرگونی رسم کند، به گونه‌ای که بتواند آهنگ و زمان‌بندی دگرگونی را ارزیابی کند بدون این که پیشاپیش چیزی در مورد شکل آن دگرگونی فرض کرده باشد.

۵. مفهوم قدرت. قدرت اصلی‌ترین و در واقع پرمناقشه‌ترین مفهوم دانش سیاست به شمار می‌رود. این مفهوم به جهت تنوع و یا حداقل تفاسیری که از آن می‌شود، مفهومی مسئله‌ساز است. با این حال از اوایل قرن بیستم به نظر می‌رسد این مفهوم در عمده تعاریف و تأکیدهای حول دیدگاه‌های ماکس وبر<sup>۱</sup> شکل گرفته باشد که قدرت را چنین تعریف می‌کرد: احتمال یک فرد یا تعدادی از افراد است برای اعمال اراده خود حتی در برابر

1. Max Weber

مقاومت عناصر دیگری که در صحنه عمل شرکت دارند (Shokri, 2017: 5).

کالین های از این مفهوم، دو نوع برداشت دارد: برداشت انگلیسی - امریکایی که از درون کثرت باوری کلاسیک دوره پس از جنگ بیرون می آید، و برداشت مقابل آن که تحت تأثیر نوشته های میشل فوکو در اروپای قاره ای رواج یافته است. از دید «های» پیروان برداشت انگلیسی - امریکایی تحلیل سیاسی همانند تحلیل ماهیت کاربرد و توزیع قدرت تعریف می شود و قدرت وجه مشخصه حوزه امر سیاسی است. این تعریف قدرت اگرچه ممکن است بسیار محدود و پیش پا افتاده به نظر برسد، عملیاتی کردن آن در تحلیل سیاسی و کمی سازی اش آسان است. در واقع، در چارچوب این بحث قدرت از دیدگاهی عمدتاً کثرت باور به منزله رابطه ای ماهیتاً بین شخصی درک می شود. در مقابل، افرادی همچون هیوود بر این عقیده اند که تحلیل قدرت هر اندازه هم برای علم سیاست مهم باشد، حوزه امر سیاسی را نمی توان و نباید منطبق بر حوزه خود قدرت دانست. چنین اندیشمندانی پشتیبان تعریف نسبتاً محدود و مشخص امر سیاسی به منزله حوزه حکومت هستند که از تعریف امر سیاسی به عنوان کاربست یا اعمال قدرت متمایز است (های، ۱۳۸۵: ۲۷۳).

در بحث اروپایی، قدرت امری اجتماعی و ساختاری درک می شود و نه امری بین شخصی. از دید اکثر پیش کسوتان آن، این مجادله ماهیتاً نظری (در واقع هستی شناختی) را می توان و باید با استفاده از روش شناسی برطرف کرد، ولی در چارچوب بحث اروپایی قاره ای چنین ملاحظه ای ممکن نیست.

«های» سپس درباره تأثیر «صور قدرت» می گوید: نظرهای متفاوتی درباره وجوه قدرت وجود دارد؛ برخی آن را تصمیم گیری در نظر می گیرند که بیشتر حوزه های سیاسی رسمی را شامل می شود و برخی دیگر، جنبه تنظیم دستور کار را بر این بعد می افزایند که شامل حوزه ها و فرایندهای غیر رسمی محیط و مراکز قدرت هم می شود و گروه سوم که مارکسیست ها، نومارکسیست ها و نخبه گرایان رادیکال هستند، و به طور خاص با دیدگاه های «لوکس» شناخته می شوند، در تعریف قدرت به سه عنصر تصمیم گیری، تنظیم دستور کار و شکل دهی ترجیحات اشاره می کنند که بالطبع کانون تحلیل آنان، هم وسیع تر بوده و هم جامعه مدنی، به ویژه حوزه عمومی را در بر می گیرد. رهیافت این دیدگاه بر نقد ایدئولوژی و نشان دادن این که کنشگران چگونه به تصویری نادرست از منافع مادی خود می رسند استوار است (های، ۱۳۸۵: ۲۹۰).

در این میان، دیدگاه های فوکو در مورد فراگیری قدرت و ممکن بودن نظریه

انتقادی قدرت، پرتو دیگری بر بسیاری از مسائل مورد بررسی در این خصوص انداخت. او با برقراری پیوند میان قدرت و دانش به صراحت بیان کرد که قدرت فراگیر و همه‌جایی است و هیچ چشم‌انداز آزادی یا رهایی از قدرت ممکن نیست و تنها راه پیشروی را دگرگون کردن شیوه اعمال قدرت دانست؛ همچنین قدرت را دارای ماهیت شبکه‌ای و رابطه‌ای، همچون یک سیستم عصبی می‌پنداشت و لذا بر این دیدگاه مبتنی بود که قدرت نمی‌تواند در تملک حاکمان باشد (نوابخش و کریمی، ۱۳۸۸: ۶۱). فوکو در نتیجه این دیدگاه، نگاه حاکمیت‌محور به قدرت، و البته مدل‌های کالایی و سرکوب‌گر را نیز نقد می‌کند. آلترناتیو<sup>۱</sup> (بدیل) فوکو در راستای فهم قدرت نیازمند آن چیزی است که برای «تحلیل‌های قدرت» می‌گویند، و این مبتنی بر درک وجه تولیدی قدرت، تنظیم‌کنندگی آن و ماهیت غیر متمرکز و یا شبکه‌ای و پراکنده آن در تمام جامعه است (نظری، ۱۳۹۰: ۳۴۵).

در کتاب *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، «های» قدرت را «شکل‌دهنده بستر» معرفی می‌کند که با این تعریف می‌توانیم از مفاهیم و تصورات قدرت، مسئولیت و خطاکاری که در چارچوب بحث صور قدرت با هم درمی‌آمیزند، رها شویم. در همین راستا، «های» در یکی از آثار متأخر خود در زمینه توزیع قدرت تصریح می‌کند که اگر حتی سازوکارهای قدرت‌یابی مطلوب حکومت‌ها مسیر خود را برای حضور شهروندان بیشتری در فرایند تصمیم‌سازی بیابند، عمده شهروندان همچنان - به جای آن که در قدرت مشارکت کنند - ناظر بر آن هستند. اما این ناظران چگونه می‌خواهند سیاست را بفهمند؟ (Hay & Stoker, 2009: 233). بدین ترتیب، پرسش‌های تحلیلی مربوط به شناسایی قدرت موجود در درون بسترهای اجتماعی و سیاسی و پرسش‌های مربوط به نقد شیوه توزیع و اعمال قدرتی که به این صورت شناسایی شده است، به دقت از هم جدا می‌شوند.

۶. فیزیک و متافیزیک. «های» در بخش دیگری از کتاب خود به موضوع رابطه میان حوزه مادی و غیر مادی می‌پردازد، موضوعی که در سال‌های اخیر یکی از مسائل بسیار مهم و مجادله‌آفرین بحث و گفت‌وگوهای مربوط به فنون تحلیلی مناسب و شیوه‌های مناسب تحلیل سیاسی شده است؛ همانند مسئله ساختار و کارگزار در این مورد هم تحلیل‌گران سیاسی به یکی از دو موضع ماتریالیسم یا ایدئالیسم پرداخته‌اند. ماتریالیست‌ها با پافشاری بر این امر که تصورات مربوط به علیت را باید در قالب مفاهیم مادی (معمولاً نهادی، سیاسی یا اقتصادی) بیان کرد نمی‌خواهند اهمیت بیشتری به نقش ایده‌ها یا افکار و تصورات بدهند.

1. Alternative

برعکس، ایدئالیست‌ها استدلال می‌کنند تا جایی که فرد بتواند واقعیتی را تصور یا فرض کند، همان واقعیت خود محصول «سازندگی گفتمانی» است. به بیان ساده‌تر، هیچ واقعیت خارجی یا ماقبل گفتمانی، بیرون از ساخته‌های ذهنی و تصورات ما وجود ندارد.

افکار و تصورات، اغلب در نمایان ساختن پویایی‌ها و تحولات سیاسی نقش کلیدی دارند و دگرگونی و سیاست اغلب در پی دگرگونی در افکار و تصورات شکل می‌گیرد. لذا توانایی سازماندهی و هماهنگی علایق و ترجیحات اجتماعی ممکن است در شتاب بخشیدن به آهنگ، تغییر دادن روند یا محدود و محصور کردن اصلاحات نمادی، نقش بسیار مهمی داشته باشد (های، ۱۳۸۵: ۳۱۲). اگر از این تقابل کامل و سرسختانه فراتر رویم، سازه‌نگاری و نهادگرایی جدید چیزهای فراوانی برای عرضه دارند. «های» با بهره‌گیری از این دو دیدگاه، استدلال می‌کند که کنشگران سیاسی در بسترها و محیط‌های نهادی پیچیده و بسیار ساختارمند - که از بین راهبردهای متعدد ممکن، راهبردهای معینی را تسهیل می‌کنند یا اولویت می‌بخشند - قرار دارند (Hay, 2016: 8). البته این کنشگران مستقیماً و با شناخت کامل از حوزه عمل خود با این بسترها روبه‌رو نمی‌شوند، بلکه رفتار راهبردی‌شان تحت تأثیر برداشتشان (درواقع سوء برداشتشان) از بستری که در آن هستند قرار می‌گیرد یا از صافی آن برداشت‌ها می‌گذرند. این برداشت‌ها ممکن است تأثیر تسهیل‌کننده یا بازدارنده بر توانایی آنان بگذارند تا بتوانند از طریق کنش راهبردی نیات خود را عملی کنند. این چارچوب نظری بنیادی، به تحلیل پیچیده و ظریف از دگرگونی‌های نهادی در گذر زمان می‌انجامد؛ تحلیلی که در آن زمان‌مندی ناموزون دگرگونی سیاسی و نقش مستقل افکار و تصورات در میانجی‌گری تحولات و پویایی‌های سیاسی مد نظر است.

۷. چالش پست‌مدرنیسم. پست‌مدرنیسم یکی از مجادله‌برانگیزترین موضوعات معاصر در دانش سیاست محسوب می‌شود. پست‌مدرنیسم به جای آن که تولید دانش را صرفاً موضوعی شناختی بداند، آن را هنجاری و سیاسی می‌داند. فوکو خواهان جدایی حوزه‌های دانش و قدرت در یک شبکه بود. از نظر وی، میان شیوه‌های تفسیر و اعمال قدرت نوعی سازگاری کلی وجود دارد که تقلیل‌پذیر به یک هویت نیست؛ قدرت و دانش به طور متقابل همدیگر را پشتیبانی می‌کنند و مستقیماً هر یک دیگری را تداعی می‌کند (دوتاکی، ۱۳۹۵: ۲۳۶-۲۳۷). این موضوع در مقابل تحلیل سیاسی نوعی چالش جدی است. «های» در کتاب خود در این باره می‌کوشد نشان دهد که پست‌مدرنیسم شاید

در حال حاضر بزرگ‌ترین چالش فراروی راهبردها و فنون تحلیل سیاسی (چه فنون و شیوه‌های کلاسیک و معاصر، چه پوزیتیویستی و تفسیری) است؛ لذا در حد مقدور به معرفی نظریه پردازان عمده این رهیافت و ادعاهای اصلی آنان، از جمله ناباوری به «کلان روایت‌ها»، شک گرایشی شناخت‌شناسانه، انکار نظریه انتقادی و گرایش به نسبی‌باوری، می‌پردازد و استدلال می‌کند که پست‌مدرنیسم، با وجود جذابیت آشکار و فرایند آن، چیزی جز یک شیوه پاسخ‌دهی به پرسش‌های کلیدی مطرح در این کتاب نیست؛ پرسش‌هایی که در حال حاضر عامل چند دستگی تحلیل‌گران سیاسی هستند. به نظر وی سهم پست‌مدرنیسم در تحلیل سیاسی (البته اگر سهمی داشته باشد)، عبارت بوده است از افشا و مورد تردید قرار دادن بسیاری از فرض‌های مسلم که بنیاد رهیافت‌های نظری رایج‌تر را تشکیل می‌دهند؛ بدین ترتیب، پست‌مدرنیسم چیزهایی را مورد تردید و توجه قرار می‌دهد که پیش‌تر طبیعی و مناقشه‌ناپذیر به‌شمار می‌آمدند (های، ۱۳۸۵: ۳۴۶). در واقع، هدف «های» معرفی پست‌مدرنیسم به‌منزله نوعی چالش بنیادین هستی‌شناسانه، شناخت‌شناسانه و روش‌شناسانه در برابر فرض‌ها، منطق و عملکرد تحلیل سیاسی معاصر است که پژوهش سیاسی انتقادی می‌تواند و باید به آن پاسخ دهد؛ همچنین توجه به قائل شدن احترام‌هنجاری عمیق به تفاوت را که بنیاد این چالش است ضروری می‌داند. اما این نسبی‌باوری و تقدیرگرایی پست‌مدرنیسم به نظر وی نباید باعث شود که تصور کنیم تحلیل سیاسی امکان‌ناپذیر است.

#### نقد و ارزیابی

نقد اثری که خود دیدگاهی انتقادی بر سایر نظرات مطرح در زمینه تحلیل سیاسی را دارد، بسیار دشوار و نیازمند جسارتی زیاد است. اما از آنجا که نقد در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل امری غریب است، هدف نقد حاضر، معرفی نقاط ضعف و قوت دیدگاه‌های این پژوهش و گشودن دریچه‌ای جدید در این حوزه است. یادآوری می‌شود که نقد اثر حاضر با اتکا به روش‌های تلفیقی (کمی و کیفی) تحلیل محتوا صورت گرفته است؛ بدین ترتیب، بخشی از نقدها به ظاهر کتاب، شامل مباحث شکلی نظیر جمله‌بندی‌ها، کاربست مفاهیم ثقیل و مقوله‌های ترجمه‌ای می‌پردازد و بخشی دیگر، با توجه به سیر آثار و افکار کالین‌های، نقاط ضعف و قوت اثر را در کانتکست خاص خود بررسی می‌کند. نیز بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان و منتقدان دیگر، با توجه به اثر «های» با این هدف صورت گرفته است:

۱. اگرچه در نگاه نخست کتاب درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی ممکن است مجموعه‌ای گردآوری شده درخصوص موضوعاتی باشد که پیش از آن به تفصیل نظریه پردازان و نویسندگان سیاسی بدان پرداخته‌اند، اما با ورود به عمق مباحث کتاب و توجه به حضور نویسنده در سراسر متن و موضع گیری‌هایش، این شائبه و سوءظن را برطرف و برجستگی اثر بیش از پیش نمایان می‌شود؛ زیرا تألیف اثری که پیش از آن افراد بسیاری درخصوص موضوعات آن قلم زده‌اند، بدون آن که به ورطه تکرار بیفتند و در عین حال بتوانند مطلبی نو ارائه کنند، نه تنها کاری پرخطر، بلکه سزاوار تقدیر است.

۲. چارچوب منسجم و یکپارچه مطالب که مانع کسالت و بدبینی در خواننده شود و در طول متن او را با خود همراه سازد، به خوبی در این کتاب مشاهده می‌شود. این انسجام همان چیزی است که اسون استینمو<sup>۱</sup>، استاد دانشگاه کلرادو، در توصیف اثر «های» از عنوان «ترکیبی منسجم و قوی از یک مجموعه ادبیات فوق العاده» استفاده می‌کند (ر.ک.: World of Books, 2002).

۳. کتاب با دید انتقادی و الگوها و معیارهای ارائه شده برای تحلیل سیاسی، این امکان را برای خواننده فراهم می‌سازد تا در پایان به معیاری معتبر برای نقد و تحلیل سیاسی دست یابد؛ معیاری که به واسطه ابهام در آثار تألیف شده پیش از آن همواره برای خوانندگان این آثار در هاله‌ای از ابهام قرار داشت.

۴. کتاب از این حیث نیز که پرتوی نو بر زوایای تحلیل سیاسی می‌افکند و با در پیش گرفتن رهیافت و روشی علمی می‌کوشد بحث را پیش برد، اثری ممتاز جلوه می‌نماید. این برجستگی زمانی خود را بیشتر نمایان می‌سازد که در نظر داشته باشیم هنگام انتشار اثر (Hay, 2002a)، کتابی با موضوعی دیگر (Hay, 2002b) برای چاپ آماده شده بود و نویسنده به خوبی توانست از یافته‌های آن، به ویژه در تشریح مفاهیم مورد نظر خود، استفاده نماید.

۵. در این اثر، نویسنده با بهره‌گیری بسیار استادانه از منابع موجود در زمینه تحلیل سیاسی بسیار موفق است، به گونه‌ای که از قریب چهارصد کتاب و مقاله به صورت مستقیم و غیر مستقیم استناد شده، علاوه بر تحکیم پایه‌های استنادات آن بر غنای مطلب افزوده است:

۶. ترجمه اثر، تسلط کامل مترجم (احمد گل محمدی) را بر موضوع متن اصلی نشان می‌دهد؛ به ویژه برداشت‌های دقیق وی در مورد مقوله‌های جامعه‌شناسی سیاسی از

1. Sven Steinmo

دیدگاه «های» و انتقال دقیق و قابل فهم مفاهیم، در عین تعهد به متن اصلی و قلم نویسنده در متن اصلی. گرچه همین تعهد، متن کتاب را کمی ثقیل نموده است و در متن اصلی کتاب هم حاکم است؛ با این حال، مترجم با بهره گیری از فنون ترجمه‌ای، نظیر قالب‌شکنی و قالب‌ریزی‌های مجدد، مفهوم‌سازی‌های جدید و انعطاف در پایبندی به مفهوم‌سازی‌های ادبیات علوم سیاسی، و ارائه توضیحات و برداشت‌های تکمیلی در پانوش‌ها و پی‌نوش‌ها می‌توانست بر غنای ترجمه و تسهیل انتقال مفاهیم اصلی کتاب بیفزاید.

در کنار محاسن معرفی شده اثر «های»، ارائه برخی کاستی‌ها نیز به فهم بهتر، برداشت دقیق‌تر و در نتیجه پیشگیری خواننده از افتادن در ورطه یک‌سو‌نگری می‌انجامد:

۱. اگرچه نویسنده کمتر به مفهوم‌سازی پرداخته و بیشتر از مفاهیم جاافتاده استفاده کرده و یا در جایی که برای مفهوم به کاررفته برای نخستین بار آن را با ذکر مثال توضیح می‌دهد، اما در خصوص بعضی مفاهیم چنین توجهی نداشته است؛ مانند مفهوم «پیمان پست‌مدرنیستی سکوت» در صفحه ۳۹۲ از سطر ۱۳: «گیدنز از پذیرش پیمان پست‌مدرنیستی سکوت خودداری می‌کند و به جای آن مسئولیت سیاسی و اخلاقی موجود در ذات تفسیر دیگران را بر دوش می‌گیرد» و نیز در صفحه ۳۹۲ از سطر ۳۲: «اگر آماده پذیرش مسئولیت‌های اخلاقی که این کار در مورد افرادی که برای آن‌ها می‌نویسیم به ما محول می‌کند نیستیم، چاره‌ای جز پذیرش همان پیمان پست‌مدرنیستی سکوت نداریم.»

۲. زبان ثقیل و دشوار نویسنده، به خصوص در بخش‌هایی از مباحث هستی‌شناسانه، که در برخی از فصل‌های کتاب مشاهده می‌گردد و فهم آن را برای خوانندگان و یا حداقل برای دانشجویان مقطع لیسانس مشکل ساخته است؛ مانند مبحث رهیافت استراتژیک - نسبی در صفحه‌های ۲۱۰-۲۲۲ که جسوپ برای فراتر رفتن از دوگانه‌انگاری ساختار و کارگزار در پیش گرفته و های می‌کوشد با اشاره و ذکر خلاصه‌ای از آن، تمایل خود را به آن نشان دهد. گفتنی است که بخشی از این دشواری انتقال مباحث هستی‌شناختی ناشی از فرایند ترجمه و انتقال مفاهیم از زبان انگلیسی به زبان فارسی و تلاش مجدانه مترجم برای حفظ اصالت و پایبندی به متن انگلیسی است، هرچند در متن اصلی نیز می‌توان به نتیجه مشابهی دست یافت. در حقیقت، فقدان استفاده از سازوکارهای استدلالی، با استفاده از گزاره‌های ساده‌سازی شده قابل فهم برای انتقال این مفاهیم، ضعف اصلی نویسنده است که به‌طور طبیعی در فرایند ترجمه نمایان شده، بر آن می‌افزاید.

۳. به نظر می‌رسد دیدگاه‌هایی در خصوص امر گفتمانی و امر ذهنی در تحلیل



سیاسی معاصر آنجا که اشاره می‌شود: «آنچه در نهایت رفتار کنشگران را شکل می‌دهد، افکار و تصورات آنان دربارهٔ بستری است که در آن زندگی می‌کنند نه خود این بستر» با اشکال مواجه است؛ زیرا این نوع نگاه این برداشت و نتیجه را خواهد داشت که اگر افکار و تصورات افراد شکل‌دهندهٔ نهایی رفتار آنان است، پس فهم ما از دیگران و اقداماتشان تنها زمانی صحیح خواهد بود که طبق ضوابط و ملاک‌های خود آنان باشد که این امر ممکن است محقق و خواننده را به ورطه تأویل‌گرایی صرف بيفکند. هرچند نمی‌توانیم پدیده‌های قصدی و نتایج آن‌ها را در مقام قصدیت بفهمیم - بدون مشخص کردن معنای این پدیده‌ها برای عاملان دیگر - اما باید توجه داشت که در برخی موارد توضیح این پدیده‌ها غالباً مستلزم پیش‌تر رفتن از منابع مفهومی پژوهشگران و پژوهش‌شوندگان است. در واقع طبق نظر براین فی (۱۳۸۱: ۲۳۷)، علوم اجتماعی نیازمند درک است، اما در عین حال نیازمند توضیح هم هست؛ علوم اجتماعی صرفاً شامل تأویل و تفسیر معنای پدیده‌های اجتماعی نیست، بلکه همچنین شامل پرده برداشتن از علیت‌ها، توانش‌های ضامن آن‌ها و چگونگی غیر عقلانی بودن آن‌ها (اگر غیر عقلانی باشند) نیز هست.

### بحث و نتیجه‌گیری

کالین‌های، استاد علوم سیاسی دانشگاه شفیلد، در کتاب خود ضمن بررسی مهم‌ترین آراء و دیدگاه‌های انتقادی به تحلیل سیاسی، سرانجام برای یک تحلیل سیاسی انتقادی، چند ویژگی برمی‌شمارد: نخست، تجربی باشد، ولی تجربه‌گرا نباشد؛ دوم، تصور یا برداشتی متوازن از رابطهٔ ساختار و کارگزاری داشته باشد؛ سوم، تصویری فراگیر از امر سیاسی داشته باشد، یعنی در ارتباط با گنجاندن عوامل فراسیاسی جامع‌نگر و در ارتباط با اندرکنش امر داخلی و امر بین‌المللی دقیق باشد؛ چهارم، به نقش علی و سازندهٔ افکار و تصورات در تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توجه داشته باشد؛ و پنجم، محتمل بودن، بازبودگی و پیش‌بینی‌ناپذیری ذاتی نظام‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در نظر گیرد. این بایسته‌های پیشنهادی کالین‌های برای تحلیل سیاسی انتقادی، که در فصل‌های کتابش به‌طور مجزا و جزئی‌نگرانه بررسی و ارزیابی شده‌اند، دارای نقاط ضعف و قوت هستند. توجه به نوآوری، انسجام درونی، به لحاظ شکلی و محتوایی، جامعیت و اعتبار بالایی روایت‌ها، برداشت‌های نوین و ارائهٔ منابع مهم از نقاط قوت؛ اما دوگانگی در مفهوم‌سازی یا استفاده از مفاهیم از پیش ساخته، زبان ثقیل در تحلیل مباحث هستی‌شناختی و

تأویل گرایی صرف در ارتباط با مقوله‌های مطرح درباره‌ی ارتباط امر ذهنی و گفتمانی، از جمله نقاط ضعف این کتاب هستند.

### منابع

- اسلامی، مسعود (۱۳۷۷). «تحلیل سیاسی از تشخیص تا تجویز»، *مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۴۲.
- دوتاکی، ریچارد (۱۳۹۵). «پسامدرنیسم، در اسکات برچیل و اندرو لینکلتر»، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه‌ی سیدحسین میرفخرائی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۴). *نظریه‌ها و فرایندها در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر مخاطب.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۵). *روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*، تهران: نشر فرزانه روز.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۹۱). *پژوهش در علوم سیاسی: رویکردهای اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- فی، برایان (۱۳۸۱). *فلسفه‌ی امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح نو.
- قائدی، محمدرضا و علیرضا گلشنی (۱۳۹۵). «روش تحلیل محتوا، از کمی‌گرایی تا کیفی‌گرایی»، *روش‌ها و مدل‌های روان‌شناختی*، سال هفتم، شماره ۲۳.
- نظری، علی اشرف (۱۳۹۰). «چرخش در مفهوم قدرت: تصور فوکویی و پسا فوکویی از قدرت»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۱، شماره ۳.
- نوابخش، مهرداد و فاروق کریمی (۱۳۸۸). «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، دوره ۱، شماره ۳.
- واژه‌یاب، تحلیل، قابل دسترسی از: <https://www.vajehyab.com/farhangestan/%D8%AA%D8%AD%D9%84%DB%8C%D9%84>
- های، کالین (۱۳۸۵). *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- Asghar, Jabreel (2013). "Critical paradigm: A preamble for novice researchers", *Life Science Journal*, Vol. 10, No. 4.
- Beardsley, Philip L. (1997). "A critique of post-behavioralism", *Political Theory*, Vol. 5, Issue. 1.
- Devetak, Richard (2005). *Critical Theory*, In Scott Burchill, *Theories of International Relations*, New York: Palgrave Macmillan.
- Habibie, Alvons (2016). "Comparison between discourse analysis and critical discourse analysis from linguistics view", *Al-Lisan*, Vol. 2, No. 2.
- Hay, Colin & Gerry, Stoker (2009). "Revitalizing politics: Have we lost the plot?", *Journal of Representative Democracy*, Vol. 45, Issue. 3.
- Hay, Colin (2002a). *Political Analysis: A critical introduction*, London: Palgrave.
- Hay, Colin (2002b). *British Politics Today*, Cambridge Malden.
- Hay, Colin (2004). "The normalizing role of rationalist assumptions in the institutional embedding of neoliberalism", *Economy and Society*, Vol. 33, Issue. 4.

- Hay, Colin (2007). *Why We Hate Politics*, Cambridge, United Kingdom: Polity Press.
- Hay, Colin (2010). "Globalisation as a Problem of political analysis: Restoring agents to a 'process without a subject' and Ppolitics to a logic of economic compulsion", *Journal Cambridge Review of International Affairs*, Vol. 15, Issue. 3.
- Hay, Colin (2013). "From politics to politicization: Defending the indefensible?", *Politics, Groups and Identities*, Vol.1, Issue. 1.
- Hay, Colin (2015). *Civic Capitalism*, Cambridge: Polity.
- Hay, Colin (2016). "Good in a crisis: The ontological institutionalism of social constructivism", *New Political Economy*, Vol. 21, Issue. 6.
- Herreros, Francisco (2008). "Book review: Why we hate politics. by colin hay", *Perspectives on Politics*, Vol. 6, No. 4.
- Lovett, Frank (2006). "Rational choice theory and explanation", *Rationality and Society*, Vol. 18, Issue. 2.
- Sheffield Political Economy Research Institute, No date, Colin Hay, Available from: <http://speri.dept.shef.ac.uk/people/colin-hay/>, Accessed on: 2020/1/19.
- Shokri, Mehdi (2017). "What is political power? (theory of political consciousness and integrated concept of power)", *Arts and Social Sciences Journal*, Vol. 8, Issue. 3.
- Whittington, Richard (2012). "Giddens, structuration theory and strategy as practice", in: *Cambridge Handbook of Strategy as Practice*, Edited by Damon Golsorkhi, Linda Rouleau & David Seidl, Cambridge University Press.
- World of Books (2002). Political Analysis Reviews, Available from: <https://www.worldofbooks.com/en-us/books/colin-hay/political-analysis/GOR003937085>, Accessed on: 2020/1/19.